

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هانا آرنت: هشتاد سالگی مارتین هایدگر تَجَدُّدِ اَمْتَال: تَجْدِيدِ سَنَّت

جلسه پنجم

دوشنبه ۰۶ - ۰۵ - ۱۴۴۲؛ ۰۱ - ۱۰ - ۱۳۹۹؛ ۲۱ - ۱۲ - ۲۰۲۰

بیرون از خود برای او

• خدای تعالی می‌فرماید:

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِن هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (سبأ ۳۴:۴۶)

(بگو جز این نیست که پند می‌دهم شما را به یکی، که قیام کنید برای الله دو دو، و یک یک. سپس، تفکر کنید، نیست صاحب شما را هیچ پوشیدگی‌ای، نیست او مگر بیم دهنده‌ای برای شما پیش از عذابی شدید!)

میراث: حجاب نوری

• خدای تعالی می‌فرماید:

وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ قَالَ أُو لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (٢٣-٢٤ : الزخرف)

(و بدین سان، فرستادیم پیش از تو در هیچ دهکده‌ای هیچ بیم دهنده‌ای مگر آن که رفاه زدگانش گفتند: ما یافتیم پدرانمان را بر امتی [طریقتی]، و ما بر آثار آنان پیروان هستیم. گفت: آیا حتی اگر بیاورم شما را [آنچه] هدایت‌گرتر است از آنچه یافتید بر آن پدرانتان را؟! گفتند: ما بدانچه بدان فرستاده شده‌اید کافر هستیم.)

با تو بی لب این زمان من نو به نو رازهای کهنه گویم می شنو

قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (آل عمران ۳:۸۴)

(بگو: ایمان آوردیم به خدا و آنچه بر ما نازل شده است، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده است، و آنچه به موسی و عیسی و انبیاء از جانب پروردگارشان داده شده است، فرق نمی‌گذاریم بین هیچ یک از آنان، و ما او را هماهنگ هستیم.)

با تو بی‌لبّ این زمان من نو به نو رازهای کهنه گویم می‌شنو

• واژه "tradition" که توسط هایدگر و مترجمان انگلیسی آن بکار برده شده است، اغلب در فارسی به "سنت" ترجمه می‌شود، ولی کلمه "سنت" در قرآن کریم عموماً به معنای "روش"، "سیرت"، "خصالت"، و ... می‌باشد، و بار ارزشی آن، بسته به سمت و سوق کلام، فرق می‌کند، برخی از مترجمان عرب "tradition" را به "ثُرات" برگردانده‌اند.

• هایدگر بر آن است که میراث چیره شده چندان بدیهی می‌شود که حجاب می‌گردد و مانع و باز دارنده ما از رجوع به سرچشمه‌ها و آبشخورهای اصیل آن تا خود مستقیم از آن بنوشیم.

با تو بی‌لبّ این زمان من نو به نو رازهای کهنه گویم می‌شنو

• در قول خدای تعالی، "قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا ... " (۳:۸۴) آل عمران)، تقدّم "ما أُنزِلَ عَلَيْنَا" اشارتی است بدان که حضرت محمد- صلی الله علیه و آله و سلم- خود عین سرچشمه است، و همه آبشخورها از دریای بیکران حقیقت اوست، و آنچه برای دیگران میراث است، برای او- صلی الله علیه و آله و سلم- و محمدیون- علیهم السّلام- میراث نیست، بلکه تنزّلی است از تنزّلات اصیل خودشان در تجربه‌های نو و جدید خود، که در ظاهر شبیه است با پیشینیان ولی، در حقیقت، غیر آن است.

با تو بی‌لبّ این زمان من نو به نو
رازهای کهنه گویم می‌شنو

Hannah Arendt:

Heidegger never thinks “about” something; he thinks something. In this entirely untemplative activity, he penetrates to the depths, but not to discover, let alone bring to light, some ultimate, secure foundations which one could say had been undiscovered earlier in this manner. Rather, he persistently remains there, underground, in order to lay down pathways and fix “trail marks” (a collection of texts from the years 1929-1962 had this title, *Wegmarken*).

با تو بی‌لبّ این زمان من نو به نو رازهای کهنه گویم می‌شنو

This thinking may set tasks for itself; it may deal with “problems”; it naturally, indeed always, has something specific with which it is particularly occupied or, more precisely, by which it is specifically aroused; but one cannot say that it has a goal. It is unceasingly active, and even the laying down of paths itself is conducive to opening up a new dimension of thought, rather than to reaching a goal sighted beforehand and guided thereto.

نقش غلط مبین که همان لوح ساده‌ایم

- انسان در بدو تولد هیچ علم و معرفتی ندارد، حتی علم غریزی فطری، بدیهیات، و اولیات را نیز ندارد، ولی ابزارهایی را دارد که با آنها با جهان پیرامون و بیرون از خود در ارتباط قرار می‌گیرد و به محض تجربه جهان به تدریج اولیات و بدیهیات و علوم و معارف دیگر را دارا می‌شود. (رجوع شود به جلسه ۷۶-۷۷، قرآن و فرقان محمدی: یلگی/بندگی در حجاب انسانی!)

نقش غلط مبین که همان لوح ساده‌ایم

• خدای تعالی می‌فرماید:

وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (النحل ۱۶:۷۸)

(و الله بیرون آورد شما را از شکم‌های مادران‌تان [در حالی] که هیچ نمی‌دانستید، و قرار داد برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها، باشد که شکرگزار باشید!)

• هم این ابزار و هم تفکر تنها و تنها تورهایی هستند برای شکار، و فراهم آورنده نوعی آمادگی یا قابلیت و پذیرندگی برای انسان تا اگر چیزی بدو هبه شد، توانا باشد بر گرفتن آن.

جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد

- تفکر برترین نوع فعالیت انسانی است که متوجه حل مسأله‌ایی می‌باشد.
- شرط لازم و ضروری برای تفکر مسأله‌داری، و نوعی دردمندی روحی/روانی است.
- مسأله داری و دردمندی نیز برای انسان با قرار گرفتن در تعلق به بدن و تنگناها و سختی‌های بدنی در زمین آغاز می‌شود.
- از هبوط و نزول و فرود آمدن به زمین در قرآن کریم با تعبیر ردّ به "اسفل سافلین" نیز یاد می‌فرماید.

جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد

- تجربه‌های شخصی هر یک با دیگری فرق دارد، و در نتیجه، هر یک آمادگی خاصی را فراهم می‌آورد.
- اما آمادگی‌ها ایجاد کننده کمالات انسانی نیستند، آنها تنها هبه‌ها و عطایا و بخشش‌های خدای تعالی هستند.
- ویژگی مهم آنچه در سفلهای زمینی بخشش می‌شود فردیت و تشخص و شفافیت و ملموس بودن تام است، و در نتیجه، برترین ذوق و وجد، و یقین را به همراه دارند.
- عروج هر انسانی به میزان ردّ اوست به سفلهای گوناگون.

جمال چهره تو حجت موجه ماست

• شیخ ابن عربی در "فصّ حکمت علّوی در کلمه موسوی" از فصوص الحکم (فصوص الحکم، ج ۱، ص ۱۹۸) در باره حکمت قرار داده شدن موسی- علیه السّلام- در صندوق یا تابوت چنین می‌فرماید (ترجمه، رجوع شود به جلسه ۱۸۸- ۱۸۷ گریزگاه بی‌گاهی در شرح فصوص شیخ طایی) :

و اما حکمت گذاشته شدنش در تابوت، و افکنده شدنش در دریا، تابوت ناسوت اوست، و دریا آنچه حاصل شد برایش از علم، به واسطه این جسم، از آنچه بخشید او را قوه نظری فکری و قوای حسّی و خیالی، که هیچ یک از آنها و امثال آنها برای این نفس انسانی نباشد مگر به وجود این جسم عنصری. ...

جمال چهره تو حجت موجه ماست

پس، چون نفس حاصل آمد در این جسم، فرمان داده شد به تصرف در آن و تدبیر آن، خدا قرار داد برای او این قوا را آلاتی تا واصل شود با آنها بدانچه خدا اراده فرموده بود از آن در تدبیر این تابوت، که در آن بود سکینه و آرامش پروردگار. پس او به دریا افکنده شد تا دست یابد با این قوا بر انواع علم. پس، با آن، فهماند به او که اگرچه چنان است که روح تدبیرکننده آن همان پادشاه است، او تدبیر نمی‌کند آن را مگر بدان. پس، همراه او گرداند این قوای پدید آمده در این ناسوت را، که از آن تعبیر به تابوت می‌شود در باب اشارات و حکمت‌ها.

ببین که سیب زنخدان تو چه می‌گوید هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست

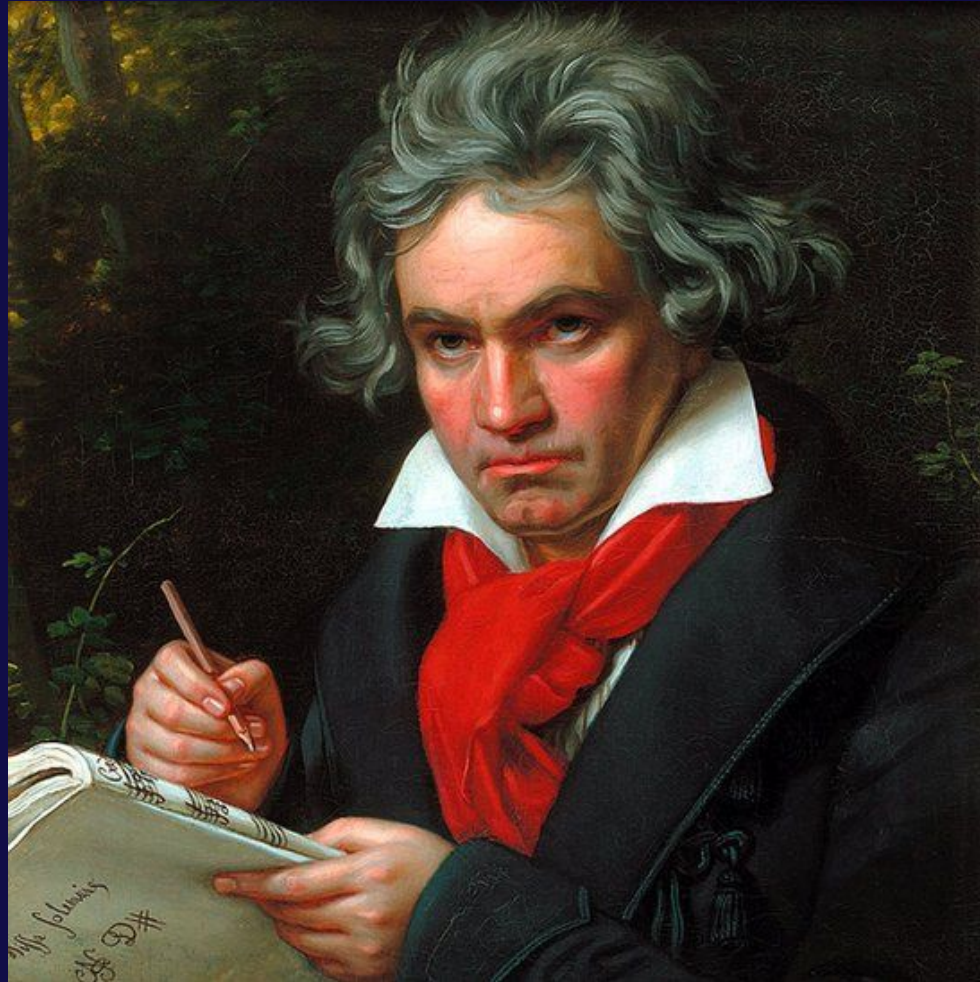
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالزَّيْتُونَ (۱) وَطُورِ سِينِينَ (۲) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳)
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴) ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶) فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ (۷) أَلَيْسَ اللَّهُ
بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ (۸)

به نام خدای رحمان و رحیم، قسم به انجیر و زیتون (۱)، و به کوه
سینا (۲)، و به این سرزمین امن (۳) که ما انسان را در بهترین
برپایی آفریدیم (۴) سپس او را باز پس راندم به پست ترین پست‌ها
(۵) مگر کسانی را که ایمان آوردند و صالحات را انجام دادند، که
آنان را پاداشی است قطع ناشدنی (۶) پس، هنوز چه وا می‌دارد تو را
به دروغ خواندن پاداش؟! (۷) آیا خدا حاکم‌ترین حاکمین نیست؟! (۸)

ببین که سیب زنخندان تو چه می‌گوید هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست

- استثناء کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح کرده‌اند از چه باب است؟
- چون همراه شهود حقّ در خلق است، اسفل سافلین در حقّ آنان اعلیٰ علیین نیز هست.
- پاداش پایان ناپذیر چیست؟: سعه مظهري یافتن
- عدم امکان تکذیب دین پس از آن.
- چه پاداشی (جزایی) برتر از سعه مظهري یافتن؟!!

عاشقِ جورِ یارِ شو، عاشقِ مِهْرِ یارِ نی
تا که نِگارِ نازِگر، عاشقِ زارِ آیدت



مُطْرِبِ مَهْتَابِ رُو، آنچه شنیدی بگو ما همگان مَحْرَمِیم، آنچه بدیدی بگو

• لودویگ فان بتهوون (Ludwig van Beethoven)

<https://www.bbc.com/persian/magazine-55348557>

<https://youtu.be/FIBxeDFxugk>

- بتهوون با کدام گوش می‌شنید؟
- نقش تجارب تلخ و شیرین زمینی او در شنیدن و گفتنش؟
- چگونه مبتدل فاخر می‌شود، فاخر مبتدل؟
- فاخر بودن (الوهیّت) جنس و رنگ و شکل و بوی خاصّی ندارد.

مُطْرِبِ مَهْتَابِ رُو، أَنِجِه شَنِيدِي بَغُو مَا هَمَّكَانِ مَحْرَمِيمِ، أَنِجِه بَدِيدِي بَغُو

- A man possesses talent; genius possesses the man.

• مجذوبان: تسخیر شدگان

• گفته شده است:

جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَارِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ

(جذبهای از جذبههای حق برابر است با عمل انسیان و جنیان)

• تبدیل سیئات به حسنات.

تلقین و درس اهل نظر یک اشارت است گفتم کنایتی و مکرر نمی‌کنم

- بتهوون چون کر شد، بهتر شنید، این است سرّ استغناء روح از بدن عنصری پس از کمال.
- امّا پیش از استغناء ورزیدن، می‌بایست خوب گدایی کرد.
- خوب گدایی کردن، خوب گرفتن است حتّی یک حرف را، چرا که چون خوب بگیری همان یک حرف را، هزاران باب از آن گشوده شود، و از هریک از آن هزاران، هزار باب دیگر، و همین گونه تا بی‌نهایت.

تلقین و درس اهل نظر یک اشارت است گفتم کنایتی و مکرر نمی‌کنم

• راز "إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ" در قول خدای تعالی، "وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ
لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ
يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ"
(۲:۳۰ البقرة)

• مولانا، جلال الدین محمد بلخی، غزل ۳۲۳:
عاشقِ جورِ یارِ شو، عاشقِ مهرِ یارِ نی
تا که نگارِ نازگر، عاشقِ زارِ آیدت

گوشِ بی‌گوشیِ درین دمِ بر گُشا بهرِ رازِ یَفْعَلُ اللهُ ما یَشا

- مولانا، جلال الدین محمد، مثنوی، دفتر اول، بخش ۸۸:
لُقْمَه و نکتَهست کَامِل را حَالَل
تو نهیِ کامل، مَخور، می‌باش لال
چون تو گوشی، او زبان، نی جنسِ تو
گوش‌ها را حَق بِفَرمود اَنْصِتوا
کودکِ اَوَّل چون بزاید شیرنوش
مُدَّتِی خامش بُود او جُمْلَه گوش
مُدَّتِی می‌بایدش اَب دُوختن
از سُخَن، تا او سُخَن اَمُوختن

گوشِ بی‌گوشی درین دمِ بر گُشا بهرِ رازِ یَفْعَلُ اللهُ ما یَشا

وَرُ نباشد گوش و تی‌تی می‌کند
خویشتن را گنگِ گیتی می‌کند
گَرِ اصلی کِشَن نَبُد ز آغاز گوش
لال باشد، کی کُند در نُطُق جوش؟
عِلْم و حِکْمَت زاید از لُقْمَهئِ حَلال
عِشْق و رِقَّت آید از لُقْمَهئِ حَلال
چون ز لُقْمَه تو حَسَد بِنیّ و دام
جَهْل و غَفْلَت زاید، آن را دان حَرَام

...
...

گوشِ بی‌گوشی درین دم بر گُشا بهر رازِ یفَعَلُ اللهُ ما یَشا

....

....

هیچ گندم کاری و جو بر دهد؟
دیده‌یی اسبی که کُرّه‌ی خر دهد؟
لُقْمه نُخْم است و بَرش اندیشه‌ها
لُقْمه بَخْر و گوهرش اندیشه‌ها
زاید از لُقْمه‌ی حَلال اَنْدَر دَهان
مَیلِ خِدْمَت، عَزْمِ رَفْتن آن جهان